

نقش چپ در حوادث امرداد ۱۳۳۲

توضیح ضروری: نوشته‌ی پیوست متن سخنرانی است که قرار بود در نشستی که به ابتکار موسسه‌ی مطالعاتی سیاسی - اقتصادی اندیشه برگزار می‌شد قرائت شود. کمبود وقت مانع از خواندن تمامی مقاله شد. از آن‌جا که شنوندگان آن بخش از مقاله که خوانده شد، خواستار ارایه‌ی متن کامل آن شده‌اند، به این وسیله متن کامل مقاله ارایه می‌شود.

با سپاس از موسسه‌ی مطالعاتی سیاسی - اقتصادی اندیشه، برگزارکننده‌ی این نشست، تردید درباره‌ی «کودتا بودن»، چگونگی برکناری و سرنگونی دکتر مصدق در سخنان برخی سخنرانان، با وجود انتشار اسناد «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۸» از سوی وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحد، سیاه، خاطرات کرمیت روزولت و وودهاوس و بسیاری دیگر از دست‌اندرکاران توطئه‌ی کودتا، سخت حیرت‌آور است. شاید انتخاب عنوان این نشست - معمای ۲۸ مرداد - نیز متأثر از برخی برداشت‌های به‌دور از واقعیت‌های روشن و اثبات‌شده‌ی متکی بر گفته‌ها و نوشته‌های دست‌اندرکاران توطئه کودتا باشد.

تعریف کودتا روشن‌تر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد. به‌طور معمول، کودتا اقدام ناگهانی، غافلگیرانه و خشن برای سرنگونی دولت وقت و کسب قدرت حکومتی است. عامل‌های کودتا در پی اقدام‌های توطئه‌گرانه‌ی پنهان و آشکار در مرحله‌ی تدارک کودتا، در زمان از پیش تعیین‌شده‌ی بخشی از واحدهای مسلح نظامی و پاره‌ای از هم‌دستان غیرنظامی بهره می‌برند. در دوران معاصر، چنین موردهایی در کشورهای مختلف چون شیلی، گواتمالا، یونان، ترکیه و... شاهد بوده است. اما آنچه در امرداد ۱۳۳۲ در میهن ما رخ داد، نه ناگهانی و توأم با غافلگیری بود و نه شخص دکتر مصدق از وقوع آن بی‌خبر بود. نزدیک به یک سال - پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ - بود که توطئه‌ی مشترک براندازی دولت مصدق به‌وسیله‌ی ایالات متحد آمریکا و

بریتانیا و نیز اقدام‌های خرابکارانه‌ی ایادی پرشمار آن‌ها در ایران، موضوع هشدارهای مکرر حزب توده‌ی ایران در پیام‌ها، نامه‌های سرگشاده، مقاله‌ها و نشریه‌هایی چون به سوی آینده، شهباز، شجاعت و... بود.

تا کنون، همه ساله، در آستانه‌ی ۲۸ مرداد، اغلب به چگونگی اجرای کودتا و روند وقایع روزهای حساس و سرنوشت‌ساز ۲۵ تا ۲۸ مرداد، که به سرنوشتی دولتی دکتر مصدق و پیروزی کودتاگران منجر شد، پرداخته شده است. اما کم‌تر درباره‌ی دلایل واقعی سقوط دولتی سخن به میان آمده است که محبوب اکثر مردم ایران، برخوردار از اختیارات استثنایی و آگاه از کم و کیف توطئه‌ها، نام و ویژگی‌های توطئه‌کنندگان و جزییات تدارک براندازی دولتش بوده است.

دکتر مصدق با هدف ملی‌کردن صنعت نفت و بازگرداندن حقوق مسلم به تاراج‌رفته‌ی ملت ایران پست نخست‌وزیری را پذیرا شد. نظری اجمالی به مساله‌ی نفت ایران و پیشینه‌ی قراردادهای مربوط به آن - که به تفصیل در کتاب‌ها آمده است - و تلاش مستمر فرستادگان بریتانیا به ایران با هدف تجدید قراردادی متوازن‌تر از قرارداد ۱۹۳۳ و رده‌می آن پیشنهادها از سوی دکتر مصدق، به ناچار ایالات متحد آمریکا را که تا آن زمان با تظاهر به بی‌طرفی و نشان دادن سیمای یک کشور دموکرات می‌کوشید تا هدف‌های واقعی خود را پنهان دارد، واداشت تا پرده از چهره‌ی ریاکار خویش برگیرد و آوریل هریمن را به‌عنوان میانجی در اختلاف ایران - بریتانیا به ایران بفرستد. سفر هریمن به ایران تنها با مخالفت جدی حزب توده‌ی ایران روبه‌رو شد. احزاب و شخصیت‌های ملی با توجه به حسن نظری که به آمریکا داشتند و در انتظار حمایت و کمک مالی آن کشور بودند، نه تنها مخالفتی با مداخله هریمن به عمل نیاوردند، که از آن سفر استقبال هم کردند.

اما تظاهرات انبوه شرکت‌کنندگان در گردهمایی که در مخالفت با مداخله‌ی ایالات متحد آمریکا برگزار شد با سرکوب نیروهای مسلح نظامی و پلیس تهران روبه‌رو شد. کشتار مردم بی‌گناه که تنها جرمشان افشای ماهیت امپریالیستی و غارتگرانه‌ی آمریکا بود، حتا شخص دکتر مصدق را به اعتراض واداشت. او به صراحت تیراندازی به مردم را محکوم کرد و عاملان آن کشتار را به دادگاه کشاند، اما آن‌ها با مداخله‌ی دربار تبرئه و آزاد شدند.

سفر هریمن به ایران با شکست روبه‌رو شد، چرا که مصدق، با وجود گرایش‌های آمریکا دوستانه‌ی اطرافیانش تسلیم پیشنهادهای هریمن نشد و تا حدود زیادی با ماهیت آزمند و غارتگر آمریکا آشنا شد. واقعیت ترکیب نامتجانس اعضای کابینه با منش خاص مصدق و هدف

او هماهنگی نداشت، از همین رو حزب توده‌ی ایران نمی‌توانست نسبت به دولتی که به‌جز نخست‌وزیر، مابقی اعضای کابینه‌اش فعالان حزب دموکرات قوام‌السلطنه بودند، خوش‌بین باشد.

مصدق، افزون بر مشکلات خارجی در ارتباط با بریتانیا و ایالات متحده آمریکا، در عرصه‌ی داخلی نیز، با وجود محبوبیت بی‌چون و چرا و جایگاه نمادینش در روند مبارزات ملی، دشمنان بالقوه و بالفعل خطرناکی داشت. برخی چون مجموعه‌ی دربار و وابستگان دربار، مزدوران شناخته شده‌ای چون سید ضیاءالدین طباطبایی، دکتر طاهری، جمال امامی و دیگران که از همان بدو انتصاب مصدق به نخست‌وزیری مجلس را به عرصه‌ی فحاشی و اخلال تبدیل کرده بودند، مقابله و کارشکنی در سیاست‌های دولت را شدت بخشیدند. اینان دشمنان آشکار و سوگندخورده‌ای بودند که خدمت به بیگانه و به‌طور سنتی خدمت به استعمارگر را وظیفه‌ی اصلی خود می‌دیدند و در این راه از هیچ کوششی دریغ نداشتند.

اما دشمنان بالقوه چون مار در آستین، از همان آغاز تحصن نیروهای ملی در کنار «سر در سنگی» - کاخ محمدرضا پهلوی - و پایه‌گذاری جبهه‌ی ملی ایران در کسوت یاران نزدیک مصدق، محتوای حرکت وطن‌دوستانه‌ی او و یاران واقعی او را مخدوش، تضعیف و سرانجام به کلی نابود ساختند. اینان در تظاهرات ملی‌گرایانه چنان فریب‌کارانه عمل کردند که در انتخابات مجلس شورای ملی گوی سبقت از تمامی رقیبان ربودند و به‌صورت چهره‌های مقبول ملی در آمدند. مظفر بقایی شخصیت برجسته پس از دکتر مصدق و حسین مکی مفتخر به لقب «سرباز فداکار» شد.

در سال‌هایی که ملت ایران درگیر مبارزه با استبداد و استعمار بود، حزب توده ایران نه تنها مبارزه برای خلع‌ید از شرکت غاصب نفت ایران و انگلیس و بازستانی حقوق به یغمارفته‌ی ملت ایران را و جبهه‌ی همت خود قرار داده بود، بلکه مبارزه با استبداد حکومتی و افشای ماهیت تلاش برای تاسیس مجلس موسسان و تصویب «حق انحلال مجلس شورا» برای شاه را که به‌طور عملی قانون اساسی و بنیان مشروط را زیرپا می‌گذاشت نیز در صدر مقاله‌های نشریات و موضوع سخنرانی‌های رهبران خود قرار داده بود.

در واقع حادثه‌ی تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و یورش به دفترهای حزب توده ایران توطئه‌ی تمام‌عیاری بود برای حذف پی‌گیرترین و آگاه‌ترین نیروی مبارز از صحنه‌ی مبارزات ملت ایران، که نه تنها آزمنندان خارجی را که چشم طمع به منابع سرشار انرژی ایران دوخته بودند

آماج افشاگری و تحلیل‌های روشنگر خویش ساخته بود، بلکه حمله به پایگاه اجتماعی عامل‌های دشمن و در راس آن دربار و معرفی پیشینه و کارکرد دیگر عامل‌های آن را مصممانه دنبال می‌کرد، درحالی‌که در چنین اوضاع و احوالی تمامی رهبران، کادرها و حزب به شدت بر ضربه‌های یورش استبداد قرار گرفته بود، بسیاری از فعالان آن بازداشت و محکوم به زندان و تبعید شده بودند و حزب از فعالیت علنی محروم شده بود، جبهه‌ی ملی ایران با توسل به بارگاه مظهر استبداد «آزادی انتخابات» را طلب می‌کرد. دیدگاه این جبهه که نام مصدق را بر پیشانی داشت از همان ابتدای اعلام موجودیت و پس از آن به هنگام نخست‌وزیری مصدق، بر مبای وجود بستر مناسب آمریکا دوستی در فضای جبهه، حضور طرفداران و حتا وابستگان به ایالات متحد آمریکا را به نحو چشم‌گیری امکان‌پذیر کرد. درست است که پیشینه‌ی شخص مصدق برخوردار از پاکی، خوشنامی و وجاهت ملی بود، اما حسن نظر او نسبت به ایالات متحد آمریکا و انتظار کمک مالی از آن کشور فضای عمومی کابینه، ترکیب آن و سابقه‌ی شماری از اعضای کابینه نمی‌توانست پاسخ‌گوی مشکلات داخلی و خارجی ایران باشد. تفاوت آشکار رفتار حکومتی نسبت به حزب توده ایران و جبهه ملی ایران، که یکی را به سوی فعالیت غیرعلنی و محروم از حضور در عرصه‌های فعالیت سیاسی و اجتماعی و دیگری را به سوی حکومت و تشکیل کابینه سوق می‌داد، بی‌تردید ناشی از گرایش آمریکا دوستی حاکم در جبهه‌ی ملی و موضع ضد کمونیستی اکثریت آن‌ها بود و این مساله نمی‌توانست در نگرش و تحلیل‌های سیاسی حزب بی‌تاثیر باشد.

حزب توده ایران، ایالات متحد آمریکا را امپریالیسم متفوق پس از جنگ جهانی دوم می‌دانست و بر آن بود که با توجه به ویرانی‌های ناشی از جنگ در دیگر کشورهای سرمایه‌ناری و تداوم بهره‌مندی آنان از امتیازهای بسیاری از منابع سرشار مواد اولیه، از جمله نفت در کشورهای عقب‌مانده، حضور ایالات متحد در این عرصه و مطالبه‌ی سهم متناسب در این چپاول جهانی اجتناب‌ناپذیر است و این به‌طور کامل متفاوت و حتا مخالف نظرها و انتظارات ملی‌ها بود. درست در زمانی که مقاومت مصدق در برابر پیشنهادهای بریتانیا حل مساله نفت از راه مذاکره را با بن‌بست روبه‌رو کرد و در حالی‌که ملت ایران با ماهیت مزورانه‌ی سیاست‌های بریتانیا آشنا شد، آمریکا با ماسک دموکراسی خواهی و رهبری «جهان آزاد» قدم به عرصه‌ی سیاسی ایران گذارد. این ظاهر سخت‌فریبکار، بسیاری از فعالان سیاسی، از جمله شخصیت‌های ملی ایران را فریفت و آن‌ها را دچار این توهم کرد که گویا در مبارزه ضد بریتانیا می‌توان از

پشتیبانی سیاسی و مالی آمریکای «دموکرات» برخوردار شد و این ارزیابی زمانی پررنگ تر و خطرناک تر شد که پاره‌ای از عامل‌های شناخته‌ی بیگانه نیز در صف این شیفتگان «دموکرات‌های جهان آزاد» قرار گرفتند. نیم‌نگاهی منصفانه به اسامی پایه‌گذاران جبهه ملی ایران و نیز توجه به ترکیب کابینه‌ی دولت دکتر مصدق سخت عبرت‌انگیز است. به گفته‌ی مصدق در «خاطرات و تالمات» ۲۰ نفری که به «حضور اعلیحضرت شرفیاب شدند» و سپس موجودیت نهادی را به نام جبهه‌ی ملی ایران اعلام داشتند عبارت بودند از: ۱. محمد مصدق ۲. سیدعلی شایگان. ۳. محمود نریمان ۴. سنجابی ۵. شمس‌الدین امیرعلایی ۶. یوسف مشار ۷. مظفر بقایی ۸. حسین مکی ۹. دکتر کاویانی ۱۰. عبدالقدیر آزاد ۱۱. عباس خلیلی ۱۲. عمیدی نوری ۱۳. حایری‌زاده ۱۴. حسین فاطمی ۱۵. احمد ملکی ۱۶. جلالی نایینی ۱۷. احمد زیرک‌زاده ۱۸. حسن صدر ۱۹. ارسلان خلعت‌بری ۲۰. آیت‌اله غروی.

از این میان به جز چهار، پنج نفر که آن‌ها هم حسن نظر و نگرش مثبت به آمریکا داشتند، بقیه به نحوی در ارتباط با امپریالیست‌های آمریکا و بریتانیا و یا بلندگوی عامل‌های شناخته‌شده‌ی آن‌ها بودند. طبیعی بود که از چنین ترکیبی، با وجود شعارهای پر هیاهوی آن‌ها، امیدی به پای بندی در مبارزه برای ایفای حقوق غصب‌شده‌ی ایران نمی‌رفت و آن‌گاه که مصدق به نخست‌وزیری منصوب شد کابینه‌ای به وجود آورد که از همان آغاز عدم تجانس ترکیب آن با هدف روی کار آمدن مصدق آشکار بود. چگونه ممکن بود که ملت غارت‌شده‌ی ایران و نهادهای وفادار به حقوق آن، به ویژه حزب توده ایران به کابینه‌ی دولتی با حضور چهره‌های منفوری چون حکیم‌الدوله، یوسف مشار، جواد بوشهری، محمدعلی وارسته، باقر کاظمی، علی هیات، سپهبد نقدی، سرلشکر زاهدی، ضیاءالملک فرمند و امیر تیمور کلالی اعتماد کنند؟

سابقه‌ی وزیرهای معرفی شده در کابینه رسواتر از آن بود که بتوان امیدی به سیاست‌گذاری‌های آن بست. مخالفت حزب توده ایران با آن کابینه، مستند به سابقه‌ی همکاری تک تک وزیران با سیاه‌ترین جریان‌های تاریخ ایران بود که هم اکنون اسناد آن در نشریه‌های موجود در کتابخانه‌ی مجلس و همچنین در مجموعه‌ی «اسنادخانه سدان» که از خانه‌ی مظفر بقایی به دست آمده در دسترس است.

حاصل دو نگرش به کلی متفاوت حزب توده ایران از یک سو و ملیون ایران از سوی دیگر در مورد ماهیت سیاست‌های ایالات متحد، موضع ضد کمونیستی و ضد توده‌ای پیش‌تر چهره‌های جبهه ملی و سرانجام ترکیب مایوس‌کننده‌ی کابینه‌ی دکتر مصدق منجر به فاصله گرفتن و دور

ماندن دو نیروی عمده و مبارز کشور و بی پاسخ ماندن دعوت‌های مکرر حزب برای تشکیل جبهه متحدی در مبارزه برای قطع دخالت‌های بیگانه و تلاش متحد برای رهایی مردم ایران از ستم‌های گوناگون ناشی از استبداد دربار و حامیان خارجی آن شد. این لطمه‌ی بزرگ، که نه تنها در مبارزات مردم ایران برای ملی کردن نفت و محدود کردن استبداد دربار، بلکه به هنگام فاجعه‌ی کودتای ۲۸ مرداد نیز به مردم ایران وارد شد، نیم سده پس از آن هم به صورت عقده‌ی چرکینی، حرکت آزادی‌خواهانه و ترقی‌خواهانه‌ی مردم ایران را کم‌توان ساخته است. حتا امروز نیز شاهد درس‌آموزی از تاریخ و اسناد گویای تاریخی نیستیم و همچنان همان ادبیات دشمن‌شادکن را از برخی چهره‌های ملی می‌شنویم و می‌خوانیم. مجلدات «شاهد» و «باختر امروز» که هم اکنون در کتابخانه‌ی مجلس موجود است، حاوی مقاله‌هایی است آکنده از تجلیل شاه، مدح و ثنای دموکراسی آمریکایی و خطر «غول کمونیسم». این چنین بود که ریشه‌های اندیشه‌ی آمریکادوستی ناسیونالیست‌های ایران و کمونیست‌ستیزی آن‌ها و ضدیت با حزب توده ایران پا گرفت. به اصطلاح خطای نابخشودنی این حزب آن بود که هم زمان با چرب‌زبانی نشریه‌های جبهه‌ی ملی در تعریف و ستایش از دموکراسی آمریکایی، مطبوعات و نشریه‌های حزب توده ایران، با وجود بارها توقیف، افشای ماهیت نظام‌های سرمایه‌داری، به‌ویژه امپریالیسم آمریکا را وظیفه‌ی مردمی و میهنی خود می‌دانست و شیفتگان آن نظام غارتگر، به‌ناچار نقد می‌شدند. از میان یاران دکتر مصدق، افزون بر سیدعلی شایگان و یکی، دو تن دیگر، دکتر فاطمی خوش عاقبت بود و در ماه‌های آخر حکومت مصدق، به درک روشن‌تری از امپریالیسم و سیاست‌های خصمانه ایالات متحد آمریکا دست یافت. موضع قاطع او در برابر دربار و حامیان خارجی‌اش، سرنوشتی جدا از دیگر رهبران جنبش ملی ایران را برای او رقم زد و کینه‌ی وحشیانه‌ی دربار و کودتاچیان را متوجه او ساخت. به گواهی اسناد و نشریه‌های موجود در کتابخانه‌ی مجلس، در تمامی مراحل ترفند خائنانه‌ی عامل‌های شرکت نفت ایران - انگلیس برای به‌روز کردن قرارداد ۱۹۳۳ و مسافرت هیات‌های مختلف برای مذاکره با طرف ایرانی - پیش و پس از صدارت دکتر مصدق - نشریه‌های به‌سوی آینده، شهباز، شجاعت و... نهایت کوشش را برای تشریح و بر ملا ساختن ماهیت پیشنهادهای مزورانه‌ی شرکت نفت به کار بردند. نقش روشنگر حزب در آن مقطع حساس تاریخ ایران و هشدارهای به موقع آن، با حمله‌ی دیگران مواجه می‌شد و نه تنها با انبوهی ناسزا و فحاشی، که با تعرض‌های او باش مسلح به چاقو، پنجه‌بکس و چماق روبه‌رو می‌شد. خاطرات مهندس زیرک‌زاده به اندازه‌ی کافی گویای نقش رذیلانه و ارباشانه پان

ایرانیست‌ها و چماق‌داران منتسب به حزب ایران است.

اوج آمد و رفت‌های فرستادگان امپریالیسم‌ها مسافرت آوریل هریمن به ایران بود. ایالات متحد آمریکا، در نتیجه‌ی ناکامی مذاکرات هیات‌های وابسته به بریتانیا، آشکارا قدم به عرصه‌ی نفت ایران گذارد. نگرش مثبت رهبران وقت نسبت به «آمریکای دموکرات» اشتباهی نفت خواران ایالات متحد را دوچندان کرد و با ظاهری میانجی‌گرانه نماینده‌ی غول‌های نفتی را برای حل «مساله‌ی نفت ایران» به انجام مذاکره با دولت دکتر مصدق فرستاد. حزب توده ایران نه تنها به افشای هدف آن مسافرت در نشریه‌های خویش پرداخت، بلکه با دعوت از تمامی مبارزان و میهن‌پرستان به تجمع در میدان بهارستان روز ۲۳ تیر را به نام روز مخالفت مردم ایران با مداخله‌ی امپریالیسم آمریکا در امور داخلی ایران اعلام کرد. گردهمایی باشکوه ۲۳ تیر با یورش و شلیک گلوله‌های مسلسل و تانک‌های نیروهای مسلح به عرصه‌ی خون و آتش مبدل شد. درحالی‌که برخی از رهبران ملی و شماری از وزیران کابینه‌ی دکتر مصدق دل به گفت‌وگوهای محرمانه‌ی هریمن بسته بودند، انبوه تظاهرکنندگان حاضر در میدان بهارستان مخالفت مردم ایران را با مذاکره و پذیرش پیشنهادهای آمریکا اعلام داشتند و هزینه‌ی آن مخالفت شجاعانه را نیز با خون خود پرداختند. شاه و درباریان با بهره‌گیری از چاپلوسی و همراهی رهبران ملی، مخالفت مردم را با به میدان فرستادن نیروهای مسلح و به گلوله بستن اجتماع مردم بی‌سلاح ولی مخالف استبداد و استعمار پاسخ دادند و شمار قابل توجهی کشته و زخمی به جا گذاردند. دکتر مصدق با تبری جستن از کشتار مبارزان میدان بهارستان، عامل‌های آن رخداد را به دادگاه کشاند، ولی مداخله‌ی دربار موجب تبرئه و آزادی آن‌ها شد.

دکتر مصدق، بر خلاف نظر بیش‌تر یاران نزدیکش، کشتار میدان بهارستان را محکوم کرد و بعدها در کتاب «خاطرات و تالمات» نیز با تأثر از آن رخداد فجیع یاد کرد و نوشت: «من با دستگاہی کار می‌کردم که زیر نفوذ استعمار بود...» افزون بر این مشکل، در بین همکاران مصدق کسانی بودند که همواره او را زیر فشار قرار می‌دادند و نزدیکی بیش‌تر با ایالات متحد آمریکا و سرکوب حزب توده ایران را از او می‌خواستند. کتاب خاطرات خلیل ملکی و نیز خاطرات دکتر سنجابی به روشنی نمونه‌هایی از این اعمال فشار را منعکس می‌کنند.

مصدق با وجود نگرش مثبت به ایالات متحد آمریکا و درخواست وام و کمک‌های اقتصادی، تسلیم پیشنهادهای آوریل هریمن نشد و همچنان بر اصل ملی شدن نفت و حق حاکمیت ایران بر تمامی منابع کشور پافشاری کرد. مقاومت مصدق در برابر مطامع بیگانگان به

تفکیک هرچه بیش تر سره از ناسره کمک کرد. در ضمن بسیاری از عناصر جبهه ملی شرکت کنندگان در نشست های دبیر سفارت آمریکا، رفته رفته چهره های واقعی خود را عریان ساختند. عناصری چون مظفر بقایی، حسین مکی، ابوالحسن حایری زاده، عمیدی توری و دیگران که بیش از همه سنگ ملی گرایی و مصدق خواهی را به سینه می زدند، چنان از مواضع مصدق و چند یار نزدیکش فاصله گرفتند که در مخالفت و مقابله با مصدق رفتاری حتا به مراتب زشت تر از مزدورانی چون جمال امامی در پیش گرفتند. این تفکیک و جدایی سره از ناسره کمکی بود به رهبران حزب توده ایران در بازشناسی موضع گیری نسبت به مصدق و یاران نزدیکش.

اشکال و ایراد ارزیابی حزب توده ایران تعمیم سرسپردگی برخی شیفتگان دنیای سرمایه داری به تمامی جبهه های ملی، از جمله دکتر مصدق و معدود یاران نزدیکش بود. روند حوادث، مقاومت مصدق و انتقادهای درون حزبی سرانجام به بازبینی ارزیابی های گذشته و قرار گرفتن حزب در موضع حمایت همه جانبه از مقاومت دکتر مصدق، تلاش برای افشای توطئه های مخالفان و هشدارهای مکرر به دولت مصدق منجر شد.

یاران نزدیک دکتر مصدق یک دست نبودند. در حالی که در خاطرات دکتر شایگان می خوانیم که «صبح ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ از خانه به منزل دکتر مصدق می رفتم. در مقابل خانه ی دکتر مصدق دو جوان به من مراجعه کردند و از من خواستند که پیامی را از سوی حزب توده ایران به آقای دکتر مصدق برسانم. پیام را دریافت کردم و پس از دیدار دکتر مصدق، پیام را به او دادم. مضمون پیام حکایت از آمادگی حزب توده ایران برای دفاع از دولت مصدق و مقابله با توطئه کودتا، همراه با دیگر نیروهای مبارز می کرد.» [نقل به مضمون] مهندس زیرک زاده، دبیر کل حزب ایران در خاطراتش می گوید: «ما همیشه گروهی را با چوب های تراشیده آماده داشتیم تا اگر فروهر و پان ایرانیست ها در مقابله با میتینگ توده ای ها کم آوردند آن ها را به میدان بفرستیم.» اگر نقد، حنا مخالفت حزب با نظرات و مواضع ملیون مقاله ها و نامه های سرگشاده بود، مخالفت آن دوستان ملی افزون بر مقاله های سرشار از ناسزا، کارد و چوب و چماق هم بود. اما با وجود این تفاوت، روند وقایع، رسوایی هواداران دروغین مصدق را در برداشت.

کارشکنی های دربار، مجلس و مرتدان جبهه های ملی کار را بر مصدق دشوار کرد. تغییر روسای شهربانی، سرلشکر بقایی، سرلشکر مزین، امیر تیمور کلالی هیچ گونه تغییری در رفتار او با شاه و ماجراجویانه ی وابستگان به احزاب پان ایرانیست، سومکا، ایران و... نگذاشت.

طرفه آن که سرلشگر زاهدی همچنان در پست وزارت کشور باقی ماند، با وجود این که هیات بررسی واقعه‌ی ۲۳ تیر، برگزارکنندگان راه‌پیمایی را بی‌گناه خواند؛ فعالیت‌های ضد توده‌ای جناح مرتد جبهه ملی به تدریج با کارشکنی‌های دربار و مجلسیان درباری هم‌آهنگی خاصی یافت. دیگر این خرابکاری‌ها نه تنها حزب توده ایران و سازمان‌های وابسته به آن که هواداران صدیق دکتر مصدق را نیز آماج حمله‌های خویش قرار داد. چاپ و انتشار هزاران جلد کتاب «نگهبانان سحر و افسون» که سرپا توهین به مقدسات مذهبی بود و تحریک محافل دینی و قشر مذهبی علیه «توده‌ای‌ها» را در نظر داشت؛ یکی از این نمونه‌هاست. جعل کتاب و انتشار اعلامیه‌های دروغین به نام حزب توده ایران و راه‌اندازی دسته‌هایی با شعارهای ضد دینی از جمله ترفندهای کثیفی بود که بارها به وسیله‌ی ایادی استبداد داخلی و استعمار خارجی به کار گرفته شد، کما این که در روزهای سرنوشت‌ساز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز تمهیداتی از این قماش به وسیله‌ی باند و ودهاوس و بدامن در سطح کشور در نظر گرفته شد.

افزون بر جعل‌های بسیار در زمینه‌ی نشر کتاب‌های ضد مذهبی و اهانت به روحانیون که به نام حزب توده ایران در تیراژهای فراوان توزیع می‌شد و در این زمینه باند درباری مجلس و گروه ملیون مرتد (ضد مصدق) به آن دامن می‌زدند، بیش‌تر یاران وفادار به مصدق هم در برخورد با نظریات و پیشنهادهای حزب توده ایران که در نشریه‌هایی چون به‌سوی آینده، شهباز، نوید نو، دژ و جز آن‌ها مطرح می‌شد؛ به شدت خصمانه ظاهر می‌شدند.

در جریان انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورا شکوه و عظمت گردهمایی هواداران حزب توده ایران چنان چشم‌گیر و پُر شمار بود که تمامی دستگاه حکومتی اعم از ملی و درباری را در صف واحدی به منظور جلوگیری از ورود حتا یک نماینده‌ی «غیر خودی» قرار داد. چاقوکشان «سازمان نظارت بر انتخابات» زیر نظر مظفر بقایی انجمن نظارت بر انتخابات در مرکز، فرماندهان نظامی و فرمانداران شهرستان‌ها، با حمایت ارتش و پلیس نظارت حتا یک ناظر از سوی جمعیت ملی مبارزه با استعمار را برنتابیدند و در دوران نخست وزیری دکتر مصدق و حضور چشم‌گیر و پیروز جبهه‌ی ملی ایران، این انتخابات ننگین و بی‌اعتبار از کار درآمد که نه تنها اسامی نامزدهای انتخاباتی حزب در هیچ یک از حوزه‌های انتخاباتی قرائت نشد، بلکه جبهه‌ی ملی هم با وجود تمامی مداخله‌ها و اعمال نفوذها تنها ۲۷ کرسی مجلس هفدهم را از آن خود کرد و بقیه‌ی کرسی‌ها نصیب دربار و عوامل بریتانیا شد. در واقع ائتلاف دربار و جبهه‌ی ملی مانع از ورود نامزدهای نیروهای دگراندیش شد.

حسین مکی که خود یکی از گردانندگان انتخابات شوم دوره‌ی هفدهم بود در گفت‌وگویی با «موسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر» در فصل‌نامه‌ی بهار ۱۳۷۶ به فعالیت و ابستگان جبهه‌ی ملی اعتراف می‌کند: «روزنامه‌ی شاهد وابسته به جبهه‌ی ملی بود. وقتی حزب ایران، مهندس زیرک‌زاده را نامزد کرد، بقایای هم‌زه‌ری را پیش کشید. پسران آقای کاشانی در ساوه، کاشان و سبزوار کاندید شدند و آقا می‌گفت کاشان خانه‌ی من است و هنگامی که من الهیار صالح را مطرح کردم آقا قهر کرد.» به گفته‌ی حسین مکی، با وجود صدور بخشنامه‌ای مبتنی بر خودداری ارتشیان از دخالت در امر انتخابات، همه‌ی اطرافیان شاه و مصدق هر یک علی‌قدر مراتبهم دخالت کردند. چنان مجلسی نه تنها نماینده‌ی واقعی مردم ایران نبود، بلکه حتا پشتیبان مصدق هم نبود. کم‌تر از ۶ ماه پس از انتخابات ۶ نفر از جمع ۱۲ نفری فراکسیون جبهه‌ی ملی مخالفت با مصدق را علنی و زخم‌هایی کاری‌تر از درباری‌ها بر جنبش آزادی‌بخش مردم ایران وارد کردند.

مهندس حسینی در یادداشت ۱۹ اسفند ۱۳۳۰ می‌نویسد: «کاشانی علاقه دارد سیدمحمد پسرش از ساوه انتخاب شود و خیلی فشار می‌آورد.» و در یادداشت ۲۱ اسفند ۱۳۳۰ می‌آورد: «با آقای صالح راجع به نگرانی‌ها و دلگیری‌های آیت‌اله کاشانی صحبت کردم، گفت من به ایشان اخلاص دارم ولی نوکر هم نمی‌توانم باشم.»

حسین مکی می‌نویسد: «حسین فاطمی به خاطر برادرش مصباح فاطمی در مقابل حسن صدر که از سران جبهه‌ی ملی بود مداخله و کارشکنی می‌کرد.» دکتر محمدعلی موجد در کتاب «خواب آشفته نفت» می‌نویسد: «انتخابات دوره‌ی هفدهم نامبارک انتخاباتی بود که هم در ماندگی مصدق را در برابر نیروهای مخالفش فاش ساخت و هم بسیاری از سران جبهه‌ی ملی را رو در روی هم قرار داد.» انتخابات در شهرستان‌ها بدتر از تهران بود. رسوایی در حدی بود که دکتر مصدق و الهیار صالح (وزیر کشور) دستور توقف انتخابات را صادر کردند. شمس قنات‌آبادی، لمپن چاقوکشی که به کسوت روحانیت در آمده بود، نخستین نامی بود که از صندوق انتخابات شاهرود بیرون آمد. او هیچ‌گونه زمینه و نفوذی در شاهرود نداشت و تنها به زور اعلامیه‌های آقای کاشانی و دخالت‌های فرزندان او اعتبارنامه گرفت.

روزنامه‌ی به‌سوی آینده به استناد مدارک غیرقابل انکار تقلب‌های انتخاباتی، بی‌اعتباری و عدم مشروعیت مجلس هفدهم را اعلام کرد. مصدق پس از اطلاع از روند رسوای انتخابات، به‌ویژه انتخاب امام جمعه تهران از مهاباد و میراشرافی از مشکین‌شهر به وزیر کشور اعتراض کرد. او تصور نمی‌کرد که در دوران صدارتش چنان افتضاحی در انتخابات رخ دهد. از این‌رو

دستور توقف انتخابات را صادر کرد و مجلس هفدهم تنها با ۷۴ نماینده منتخب تهران و چند شهرستان که بیش ترشان از مخالفان سرسخت مصدق بودند، افتتاح شد. مصدق که متوجه شد بازی را باخته است به مجلس نوشت: «چون دولت عده‌ای از نمایندگان فعلی را منتخب ملت نمی‌داند و انتخابات آن حوزه‌ها را مخدوش می‌داند، از مجلس رد اعتبارنامه‌ی آن‌ها را درخواست می‌کند. تجاوز بعضی از ماموران دولت، آزادی مطلق انجمن‌های نظارت انتخابات، اعمال نفوذ بعضی متنفذین موجب انتخاب این نمایندگان شده است... اعمال نفوذ بعضی اشخاص سبب شده است که انجمن نظارت نتواند به وظایف خود عمل کند. دولت نتوانست از تجاوزات متخلفین که به آن‌ها اشاره شده است جلوگیری کند... اکنون که مملکت از خطر فترت نجات یافته و مقدرات کشور به دست اکثریت بزرگی از نمایندگان حقیقی ملت سپرده شد مجلس به خوبی می‌تواند روی انتخابات مخدوش خط بطلان بکشد...»

این درخواست کم‌ترین تأثیری در روند امور نداشت. حتا نمایندگان مصدقی نیز از پی‌گیری درخواست مصدق خودداری کردند. پس از چند تظاهر عوام‌فریبانه به وسیله‌ی مکی، بقایی، زیرک‌زاده و سنجابی در مخالفت با اعتبارنامه‌ی برخی از چهره‌های شناخته‌شده‌ی درباری، مخالفت‌ها با سلام و صلوات مسترد شد (از هر دو سو) و هیچ اعتبارنامه‌ای رد نشد. امید است که تاریخ پردازان بیش از این القا شبهه نکنند و تضعیف حکومت ملی دکتر مصدق را متوجه حزب توده ایران نکنند.

در جریان انتخاب رییس مجلس نیز اختلاف‌های درونی فراکسیون جبهه‌ی ملی، به‌ویژه کارشکنی حسین مکی، مانع از انتخاب دکتر شایگان یا عبدالله معظمی شد و در نهایت دکتر سید حسن امامی با ۳۹ رای بر کرسی ریاست مجلس نشست و این آغاز افول قدرت مصدق و جبهه ملی بود. مجلس هفدهم به عرصه‌ی مخالفت با مصدق تبدیل شد. عربده‌جویی‌های میراشرافی و عنوان کردن نام کسانی چون قوام‌السلطنه و سرلشگر زاهدی برای جانشینی دکتر مصدق صحت پیش‌بینی‌های حزب توده‌ی ایران و هشدارهای آن را به اثبات رساند. افزون بر انتخاب‌نشدن پسران و نزدیکان آقای کاشانی، محروم ماندن نواب صفوی از عرصه‌ی سیاست، کار را به خشونت علیه مصدق کشاند و عبدخدایی ضارب دکتر فاطمی اقدام تروریستی خود را مقدمه‌ای برای ترور دکتر مصدق اعلام داشت.

تلاش هفت نفت‌خواران غارتگر جهان، پس از انتخابات مجلس و آشکارشدن ترکیب مفتضح اکثریت آن، بار دیگر با فرستادن نمایندگان «بانک جهانی توسعه و ترمیم» به ریاست

ویبرو گارنر آشکار شد. آن‌ها امیدوار بودند که با بهره‌گیری از موضع ضعیف مصدق در مجلس و زیاده‌خواهی‌های مکی و کاشانی ایران را به پذیرش پیشنهادهایشان ناچار کنند. اما بار جود فشارهای بیرونی و درونی بر دکتر مصدق و افشای ماهیت جناح راست جبهه‌ی ملی، مصدق همچنان بر موضع مقاومت در برابر مطامع بیگانگان ادامه داد و در نتیجه شکاف علنی در جبهه‌ی ملی نمایان شد. مصدق، شایگان، حسیبی و رضوی در یک سو و مکی، معظمی، بقایی، کاشانی و دیگران در برابر آن‌ها قرار گرفتند. فکر جانشینی دکتر مصدق پس از مراجعت هیات نمایندگان بانک جهانی به شدت قوت گرفت. حسین مکی با تکیه بر عنوان «سرباز فداکار» بیش از دیگران مشتاق اشغال پست نخست‌وزیری بود و به استناد آن که وکیل اول تهران است خود را بیش از دیگران شایسته‌ی نخست‌وزیری می‌دانست.

اسناد روابط خارجی آمریکا که در سال‌های اخیر انتشار یافت، نه تنها دخالت‌های آمریکا و بریتانیا را در امور داخلی ایران برملا می‌کند، بلکه تلاش شماری از سردمداران جبهه‌ی ملی را برای برکناری دکتر مصدق و نشستن بر مصدر نخست‌وزیری نشان می‌دهد. دیدارهای حسین مکی، معظمی، علاء و بقایی با شاه جزیی از توطئه‌ی آن‌ها برای دست‌یابی به آن مقام بود. کاشانی نیز بوشهری را برای جانشینی مصدق مناسب می‌دانست. گزارش‌های هندرسن، سفیر آمریکا بیانگر توافق آمریکا و بریتانیا برای برکناری مصدق و انتصاب فرد وابسته به خود است. چهره‌های شاخص قدیمی چون سید ضیا، قوام و دشتی نیز با پادرمیانی علاء دیدارهایی با شاه و هندرسن داشتند. در چنین فضای آشفته‌ای، خودخواهی‌ها و جاه‌طلبی‌ها جبهه‌ی ملی را چند پارچه و توطئه‌چینی دربار و عامل‌های آن و تمایل بریتانیا و ایالات متحد به برکناری مصدق، استعفای دکتر مصدق بر پایه‌ی سنت مشروطیت و استفسار شاه برای رای تمایل مجلسین نسبت به نخست‌وزیر جدید حساسیت و تقابل نیروها را دو چندان کرده بود.

مصدق که تجربه‌ی انتخابات مجلس هوشیارش کرده بود، مایل بود در صورت رای تمایل مجلسین به او کابینه‌ای وفق مراد و برخوردار از اختیارات گسترده‌ی شش ماهه تشکیل دهد. طرفه این‌که با وجود ادعای در پیش‌گرفتن «سیاست موازنه منفی» از سوی مصدق و یاران جبهه‌ی ملی در تیر ۱۳۳۱ با ادامه‌ی خدمت مستشاران نظامی آمریکا در ارتش، ژاندارمری و شهربانی موافقت کرد و با قبول کمک اصل چهار ترومن، هم نیروهای مسلح ایران را در اختیار نظامیان آمریکایی قرار داد و هم به عمال امپریالیسم میدان داد تا تمامی سازمان‌های کشور را زیر سلطه‌ی خود درآورند.

با وجود این موضع مصدق نسبت به آمریکا، مقاومتش در برابر پیشنهادهای بریتانیا و آمریکا خوشایند بسیاری از گردانندگان جبهه‌ی ملی نبود و در جلسات مشاوره عده‌ای عبدالله معظمی را برای جانشینی دکتر مصدق نامزد کردند. هرچند دربار با این نظر مخالفتی نداشت، اما بر آن بود هرچه بیش‌تر از پراکنده شدن و اختلاف‌های درونی جبهه‌ی ملی بهره‌برداری کند. درست به همین جهت دیدارهای علاء با آیت‌اله کاشانی درباره‌ی توافق بر سر نخست‌وزیری حسین مکی ادامه یافت. مکی در این زمان مورد حمایت بقایی، کاشانی و شمس قنات‌آبادی بود و همه هفته به سخنرانی می‌پرداخت و روزنامه‌های شاهد و... آگهی و متن آن را چاپ و منتشر می‌کردند.

دکتر مصدق عصر ۲۵ تیر ۱۳۳۱ به دیدار شاه رفت و تصدی وزارت جنگ را درخواست کرد. شاه با آن درخواست موافقت نکرد و مصدق تصمیم به کناره‌گیری گرفت. صبح روز ۲۶ تیر متن استعفانامه‌ی دکتر مصدق در جراید منتشر شد. بی‌آن‌که علت آن با مردم در میان گذاشته شود. دربار که مشتاقانه در انتظار چنین موقعیتی بود، قوام‌السلطنه را طی فرمانی به نخست‌وزیری برگزید. روند صدارت کوتاه مدت قوام، اعلامیه‌ی قلدرمابانه‌اش و واکنش جنبش مردمی نسبت به آن در کتاب‌ها با روایت‌های گوناگون آمده است. آنچه در این نوشته مورد توجه است دنبال کردن علت‌های شکست نهضت ملی و سرنگونی دولت دکتر مصدق است. «معمای ۲۸ امرداد» ریشه در ترکیب نامتجانس جبهه‌ی ملی، اختلاف‌ها و جاه‌طلبی‌های درونی آن و بی‌اعتنایی به پیشنهادها و وحدت‌بخش حزب توده‌ی ایران به منظور تشکیل جبهه‌ی متحد ضد استبداد و ضد استعمار بود. نگاهی به نخستین اعلامیه‌ی نمایندگان جبهه‌ی ملی و مقایسه‌ی آن با اعلامیه‌ی جمعیت ملی مبارزه با استعمار ژرفای نگرش لیبرالیستی و سازشکاری آن‌ها را بر ملا می‌سازد. آن‌ها حتا نسبت به اعلامیه‌ی خشن و موهن قوام و واکنش چندانی نشان ندادند، تنها از مردم خواستند «نهایت آرامش و منانت» را حفظ کنند و «روز دوشنبه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در سراسر کشور تعطیل عمومی اعلام می‌شود».

اگر به خاطر بیاوریم که در پی انتشار اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار موج گسترده و نیرومندی از حرکت پویای کارگران و دانشجویان خیابان‌های تهران و شماری از شهرستان‌ها را مملو از جمعیت به پا خاسته‌ای کرد که فریاد برمی‌آوردند: «مرگ بر استبداد»، «دست شاه از دخالت در امور کشور کوتاه»، «مرگ بر قوام» تفاوت آن دو نگرش به‌خوبی نمایان می‌شود. با وجود کشتار بی‌پروای مردم به پا خاسته، امواج نیرومند انسانی به‌سوی مجلس و میدان

بهارستان روان بود. درحالی که مردم پیکرهای کشته شدگان را جلوی مجلس جمع کرده بودند و فریاد انتقام بلند بود نمایندگان جبهه‌ی ملی طی تلگرافی به شاه این کشتار را «اقدام خودسرانه برخی افسران ارتش» نامیدند: «پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی: اعلیحضرتا! مردم ایران را به جرم وطن پرستی... بعضی افسران ارتش پاره پاره می‌کنند... ما نمایندگان که برای دفاع از مردم قیام کرده‌ایم لازم دانستیم مراتب را به استحضار مقام سلطنت برسانیم.» و این مجیزگویی به‌هنگامی است که دربار و شخص شاه، مسوول مستقیم آن کشتار بودند، نه اقدام خودسرانه‌ی برخی افسران.

صدارت قوام بیش از چهار روز دوام نیاورد. شاه برای نجات خود قوام را فدا و بار دیگر فرمان نخست‌وزیری مصدق را صادر کرد. درحالی که کاشانی مردم را به جهاد اکبر فرا می‌خواند و در مصاحبه‌ی مطبوعاتی اظهار کرد «هر جمعیتی در این باب قیام کند ما با صمیم قلب می‌پذیریم.» با این که سرلشکر کوپال سعی کرد به کاشانی تلقین کند که «توده‌ای‌ها با پرچم شوروی به خیابان نادری می‌آیند... بهتر است افراد جبهه ملی را به مقابله با آن‌ها بفرستید» اما کاشانی پاسخ داد: «این خبرها دروغ است مفسده به پا نکنید.» حتا یکی از فرزندان کاشانی از جانب پدرش بیانیه‌ای در زمینه‌ی وحدت قرائت کرد. تلاش باندا بقایی و خلیل ملکی برای تکذیب این روند مثبت منجر به ارسال نامه ملکی به کاشانی شد: «آنچه بیش‌تر باعث تعجب ما اعضای حزب زحمتکشان ملت ایران می‌شود این واقعیت مسلم است که آن جناب اعضای فعال حزب توده را فرزندان خود و حتا گرامی‌ترین فرزندان خود تلقی فرموده و اجازه می‌دهید که آنان به وسیله‌ی یکی از فرزندان صلبی خودتان حتا از ائتلاف جناب عالی با آنان یعنی با حزب توده مباحثی را در افواه شایع سازند که مورد تکذیب آن جناب قرار نمی‌گیرد.»

او با کمال وقاحت ادعا می‌کند که «نقشه‌ی ائتلاف جبهه‌ی ملی با حزب توده ایران بزرگ‌ترین دامی بود که انگلیسی‌ها برای ایجاد یک کودتا کشیده بودند و تنها مقامی از جبهه‌ی ملی که با استحکام آن نقشه را درک و تجزیه و تحلیل کرد، همین جناح بزرگ حزب زحمتکشان بود.»

[خاطرات سیاسی خلیل ملکی]

با وجود فتنه‌گری‌های خلیل ملکی و سازشکاری جناح راست جبهه‌ی ملی، میدان بهارستان و خیابان‌های تهران و برخی شهرستان‌ها شاهد اتحاد عمل انبوه مردم به‌پا خاسته از هر قوم و دسته و حزب بود. حماسه‌ی ۳۰ تیر و عظمت هم‌دلی و همکاری توده‌ی مردم، شاه را مجبور به عقب‌نشینی کرد. واحدهای مسلح ارتش و شهربانی به پادگان‌ها فرا خوانده شدند. قوام برکنار شد

و بار دیگر مصدق به صدارت برگزیده شد. وحشت شاه از حرکت انقلابی مردم چنان بود که مصدق برای تسکین و اطمینان خاطر او قرآنی را مهر کرد و نزد او فرستاد. کتاب خاطرات و تالمان علت این اقدام را توضیح می‌دهد: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم...»

هرچند مصدق در پیکار با دربار و عامل‌های آن به اتکای جانبازی مردم پیروز شد و بار دیگر قدرت را در دست گرفت اما زیاده‌خواهی‌های کاشانی و توطئه‌های مکی، بقایی و حائری‌زاده همراه با خواست‌ها و تهدیدهای فداییان اسلام عرصه را بر او تنگ کرد. او ناچار شد در پی تهدید فداییان اسلام چندی در مجلس سکنا گزیند و پس از آن به جای استقرار در کاخ نخست‌وزیری به خانه‌اش پناه برد و با گزینش افسرانی مورد اعتماد از گزند تهدیدهای فداییان اسلام در امان ماند. آن‌ها به دست مهدی عبدخدایی دکتر فاطمی را ترور و اعلام کردند که: «اگر آقای نواب صفوی از زندان آزاد نشود، تمام اعضای جبهه‌ی به اصطلاح ملی به جهنم خواهند رفت.» [خواب آشفته نفت]

مزدوران بریتانیا و ایالات متحد مدتی از ترس خشم مردم در گوشه و کنار پنهان شدند، اما ایجاد اختلاف و تفرقه در صف‌های پدیدآورندگان حماسه ۳۰ تیر را در دستور کار داشتند. مرتدان جبهه‌ی ملی، به‌ویژه مکی، بقایی، زهری، حائری‌زاده و دیگران هنوز آشکارا از مصدق فاصله نگرفته بودند ولی حمله‌های خود را به مجامع و دفترهای وابسته به حزب توده ایران با اوباش وابسته به فاشیست‌های سومکا و پان ایرانیست‌ها هم‌آهنگ کرده، نشریه‌هایشان تبرئه دربار شاه و افسران متهم به کشتار شهدای ۳۰ تیر را در پوشش طرفداری دروغین از مصدق و ناسزاگویی به حزب توده ایران عهده‌دار شده بودند. موضع حزب محکوم‌کردن خرابکاری توطئه‌گران، دفاع از دولت مصدق و نقد صریح و صمیمانه ترکیب کابینه‌ی جدید و برنامه‌ی آن بود. نفرت مردم از شاه آشکارا در صف اتوبوس‌ها و به‌ویژه در سالن سینماها نمایان بود. روزنامه به سوی آینده نوشت: «سرود شاهنشاهی، سرود ملی ایران نیست و ملت ایران هرگز به آن احترام نمی‌گذارد. مردم ضد استعمار ایران به مدح‌نامه قاتلان برادران و خواهران شهید خود ابراز نفرت می‌کنند. مطالب سرود شاهنشاهی سراپا دروغ است، توهین به ملت و سنن و شعائر باستانی ماست. دهن‌کجی به قانون اساسی است، به این مسخره‌بازی‌های نفرت‌انگیز خاتمه دهید.»

به این ترتیب در روزهایی که روابط بهبهانی و فلسفی با دربار گرم‌تر شده بود و هم‌زمان

واقعه‌ی ۳۰ تیر در کشمکش‌های درون جبهه‌ی ملی گرفتار بودند و نشریه‌های حزب توده ایران، کوره‌ی مبارزه‌ی ضد درباری را همچنان گرم و گرم‌تر می‌کردند و «شاهد» و «نیروی سوم» رسالت ایجاد تفرقه بین حزب و نیروهای ملی را به شدت دنبال می‌کردند.

بازگشت مصدق به صدارت همراه با اختیاراتی بود که دست نخست‌وزیر را برای کنترل نیروهای مسلح و کوتاه کردن دست دربار در امور داخلی و خارجی کشور باز می‌کرد. حماسه‌ی ۳۰ تیر اوج مبارزات ضد درباری بود و زمینه‌ی اتحاد نیروهای ضد استعمار را فراهم آورد. بسیاری از نقاب‌های مزورانه کنار رفت. به تدریج صف‌ها مجزا و مخالفان بالقوه‌ی مصدق که در کسوت هواداری از مصدق در جبهه‌ی ملی و مجلس شورا پنهان شده بودند، در صف دشمنان سوگند خورده‌ی ملت قرار گرفتند. درحالی‌که بقایی، مکی، کاشانی و دیگران رسوا شدند، حزب توده ایران با شناخت دقیق‌تر مصدق و یاران نزدیکش و بازنگری مواضع خویش به وفادارترین و پی‌گیرترین جریان پشتیبان مصدق تبدیل شد. از فردای حماسه‌ی ۳۰ تیر توطئه‌ی ارتشیان و دیگر عامل‌های بیگانه ضد دولت مصدق شدت گرفت درحالی‌که نشریه‌های شاهد و... تمام کوشش خود را معطوف حمله به حزب توده ایران و هشدار درباره‌ی خطر غول کمونیسم کرده بودند، حزب توده ایران طی اعلامیه‌ای در ۹ شهریور ۱۳۳۱ دست به افشای نام توطئه‌گران زد و بار دیگر تشکیل جبهه‌ی واحد را تنها راه خنثاسازی توطئه‌ها اعلام داشت. نامه‌ی سرگشاده‌ی ۱۶ شهریور بر مفاد اعلامیه‌ی پیشین حزب تاکید داشت و از مصدق می‌خواست با استفاده از اختیارات و تکیه بر حمایت همه‌جانبه‌ی مردم، با بازداشت توطئه‌گران، خطر توطئه را خنثا سازد. دورشدن جناح راست جبهه‌ی ملی از مصدق و سیاست‌های او و قوت گرفتن جناح رادیکال جبهه‌ی ملی (دکتر شایگان، محمود نریمان، مهندس حسینی و دکتر فاطمی) زمبته‌ی نزدیک‌تر شدن حزب را به دولت مصدق مساعدتر کرد. در پی هشدارهای حزب توده ایران و برملاشدن اقدام‌های توطئه‌گران، شماری از آنان و از جمله سرلشگر حجازی و برادران رشیدبان بازداشت شدند. دولت خواستار سلب مصونیت از دکتر بقایی شد و سرلشگر زاهدی را برای ادای پاره‌ای توضیحات به فرمانداری نظامی احضار کرد. آن‌ها هم با هم‌دستی مکی و میراشرفی در مجلس تحصن اختیار کرده، با حمایت کاشانی قرار گرفتند.

مصدق با آگاهی از اقدام‌های توطئه‌گران خواستار تصویب لایحه‌ی اختیارات یک ساله از مجلس شد، مجلسی که همواره کانون مخالفت با مصدق بود. ولی اعلامیه‌ی دولت و سخنان پر درد و احساس برانگیز مصدق بار دیگر انبوه مردم را به میدان بهارستان کشاند و فریادهای مرگ

بر بقایی، کاشانی، مکی و حمایت علنی مردم از مصدق تصویب لایحه‌ی اختیارات را امکان‌پذیر کرد. دکتر مصدق به اتکای پشتیبانی مردم و اختیارات کسب شده خواستار محدودیت بیشتری برای خانواده‌ی شاه شد. دخالت‌های برادران و خواهران شاه، به‌ویژه اشرف و علیرضا جبهه‌ی مخالفان مصدق را تقویت می‌کرد. روند کارشکنی دربار و دیگر مخالفان مصدق منجر به توافق شاه و مصدق برای خروج شاه و دیگر اعضای خاندان سلطنتی از کشور شد. اگرچه قرار بر این بود که این خبر محرمانه باشد و درز نکند ولی به‌وسیله‌ی شاه، علاء و هندرسن از راه‌های مختلف علنی شد و بهانه‌ای به دست مخالفان مصدق و مداخله‌گران خارجی داد. غائله‌ی ۹ اسفند را که می‌رفت تا مصدق را از بین ببرد، به راه انداخت. هرچند ماجرای ۹ اسفند به شکل‌های گوناگون روایت شده است، اسناد محرمانه‌ی وزارت خارجه‌ی ایالات متحد که در سال‌های اخیر منتشر شده است و نیز کتاب خاطرات و تالمات مصدق بخشی از مبنای تحلیل و روایت رسول مهربان نویسنده‌ی کتاب دو جلدی گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران روشنگرترین سند ابعاد گسترده‌ی توطئه‌ی ۹ اسفند و شرکت فعال طیف وسیعی از مخالفان داخلی و خارجی مصدق، شاه و مجموعه‌ی دربار، مزدوران کهنه‌کار بیگانه، مرتدان جبهه‌ی ملی، به‌ویژه مکی، بقایی و کاشانی، هندرسن، سفیر کبیر ایالات متحد آمریکا، جاسوسان کارکشته‌ی انگلیسی و آمریکایی چون مادام لمپتون، بدامن و وودهاوس را به دست می‌دهد. توطئه‌ی ۹ اسفند ناکام ماند، اما دشمنان مصدق درس‌هایی از آن آموختند که در ۲۸ مرداد آن‌ها را به کار گرفتند. سیر حوادث صحت هشدارها و مقاله‌های نشریات حزب توده ایران مبنی بر افشای فعالیت‌های مخرب مخالفان و پیشنهاد محدودکردن امکانات آنان را نمایان ساخت.

اما، با کمال تاسف باوجود دخالت‌های آمریکا و نقش حمایت‌گر آن از مخالفان نهضت ملی ایران، مصدق و یاران نزدیک او همچنان گوشه‌ی چشمی به آن کشور و کمک‌های مالی احتمالی آن دوخته بودند. به گفته‌ی اسناد وزارت خارجه‌ی ایالات متحد: «از زمان قتل سپهبد رزم‌آرا و بن‌بست بعدی در مذاکرات نفت با انگلستان و قطع روابط دیپلماتیک بین دو کشور اوضاع ایران رو به وخامت رفته است. نتیجه‌ی آن کاهش مستمر قدرت و نفوذ دموکراسی‌های غربی و ایجاد وضعی است که در دست گرفتن قدرت را به‌وسیله‌ی کمونیست‌ها بیش از پیش امکان‌پذیر می‌سازد. با این حال هرچند بحران کنونی موجب ناخرسندی است ولی خوشبختانه بدون پیروزی کمونیست‌های توده‌ای به سازش انجامیده است.» همین سازش‌ها و سستی‌ها دشمنان را امیدوار و دوستان را نومید می‌کرد. فروردین ۱۳۳۲ شاهد بالاگرفتن مبارزات ضد دربار بود. با

وجود اشتیاق آشکار توده‌ی مردم به شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» رهبران جبهه‌ی ملی به جای روی آوردن به این نیروی حقیقی و پایدار، به گفت‌وگوی پنهانی و بی‌حاصل برای رفع اختلاف‌های بین مصدق و دربار تن داده بودند.

دیگر مسلم شده بود که ایالات متحد آمریکا و بریتانیا تمامی امکان‌های خود برای تضعیف دولت دکتر مصدق و در نهایت برکناری او را به کار گرفته‌اند. هنوز رسیدگی به حادثه‌ی ۹ اسفند به سرانجامی نرسیده بود که توطئه‌ی ربودن و قتل افشار توس، رییس شهربانی دولت دکتر مصدق به وقوع پیوست. همان کسانی که غائله‌ی ۹ اسفند را سازمان دادند در تدارک ربودن و قتل افشار توس نیز دست داشتند. به موجب اعلامیه‌ی فرمانداری نظامی، «روز ۲ اردیبهشت شرکت‌کنندگان در قتل، ناهار را در منزل دکتر مظفر بقایی صرف می‌کنند. همان‌جا دکتر بقایی دستور قتل افشار توس را می‌دهد و سرگرد بلوچ قرائی آن را به موقع اجرا می‌گذارد.» تمامی کسانی که در قتل افشار توس دست داشتند شناسایی و دستگیر شدند به جز بقایی که باید از او سلب مصونیت و سپس بازداشت می‌شد. مجلس شورا به ریاست کاشانی پناهگاه امنی برای بقایی و سرلشگر زاهدی شده بود. به تقریب همه روزه مدیران و خبرنگاران درباری و ضد مصدقی با مصاحبه‌هایی که با متحصنین می‌کردند فضای عمومی کشور را آشفته و متشنج می‌کردند. در واکنش به هشدارهای حزب توده ایران و توصیه‌های آن مبنی بر اتخاذ روشی قاطع در قبال توطئه‌گران، هم‌زمان با نشریه‌های مخالف که حزب توده ایران را خطر اصلی می‌نامیدند گروه بدامن با به میدان کشیدن شماری اوباش جیره‌خوار زیر نام توده‌ای اقدام به شکستن شیشه‌های مغازه و ارسال نامه‌های تهدیدآمیز به آدرس علما کرد. روزنامه‌های شاهد و نیروی سوم کودتا را خطری از سوی حزب توده ایران تبلیغ می‌کردند و به شدت در جهت انحراف افکار عمومی آشوب به پا می‌کردند. تهدید دولت مصدق در نطق آیزنهاور در ۱۵ تیر در هیچ یک از نشریه‌های ملی یا درباری انعکاس نیافت. تنها نشریه‌ی بانگ مردم که به جای به‌سوی آینده منتشر می‌شد بخشی از سخنان او را چاپ و منتشر کرد: «... آقای دکتر مصدق با استفاده از کمک حزب کمونیست بر پارلمان فایق آمد... تهدید کمونیست‌ها نسبت به کشورهای آسیا برای آمریکا شوم است. ما باید این راه را هر جا باشد، مسدود کنیم و این کار دیر یا زود باید انجام گیرد.»

هماهنگی مخالفان داخلی دولت مصدق با بیانات دشمنان خارجی، اقدام‌های خرابکارانه و آشوبگری گروه‌های سازمان‌یافته بدامن و وودهاوس و کیم روزولت نشانه‌های روشن تدارک زمینه‌ی برکناری مصدق به هر شکل ممکن بود.

هشدارهای حزب توده ایران به دولت مصدق و افشای تحرک‌های گروه‌های نظامی و غیرنظامی یکی پس از دیگری انتشار می‌یافت. به‌ویژه از اردیبهشت که ربودن و قتل افشار توس رخ داد نگرانی رهبری حزب توده ایران از آزادی عمل توطئه‌گران و بهره‌برداری آنان از لجاج و مخالفت خوانی مرتدان جبهه‌ی ملی روز به روز افزایش می‌یافت. در هشدار به ملت ایران، حزب خطر توطئه کودتا را در ۱۸ مرداد اعلام داشت. در ۲۱ مرداد خبر مربوط به فراهم آمدن مقدمات کودتا در لشکرگارد از طریق سازمان افسران حزب در اختیار رهبری حزب قرار گرفت و این خبر همان روز به وسیله‌ی تلفن به اطلاع مصدق رسید. روز ۲۳ مرداد بار دیگر زمان دقیق اجرای کودتا در همان شب با ذکر اسامی گردانندگان آن به اطلاع مصدق رسید. گرچه دکتر مصدق نسبت به فرماندهان لشکرگارد، رییس شهربانی و فرماندار نظامی تهران اظهار اعتماد و اطمینان کرد اما حزب به‌ویژه بر ارتباط آن‌ها با مخالفان مصدق تاکید داشت و مصدق را از اعتماد به آن‌ها نهی کرد. رهبری حزب حتا آمادگی خود را برای معرفی افسران وفادار به مصدق با وی در میان گذارد اما او ضمن تشکر، همچنان بر اعتماد خویش نسبت به وضع موجود تاکید کرد. جزییات روند اطلاع‌رسانی بارها بیان شده است، اما نه تنها آن زمان (مرداد ۱۳۳۲) به آن توجه نشد، بلکه اکنون نیز مورد انکار کینه‌توزان به حزب توده ایران است. شخص دکتر مصدق نه تنها در دادگاه، که در کتاب خاطرات و تالمات به بیان مطالبی در این زمینه می‌پردازد که موید اطلاعاتی است که در خاطرات دکتر کیانوری و دیگر رهبران حزب توده ایران منعکس است. به گفته‌ی دکتر مصدق در دادگاه ساعت ۷ بعد از ظهر ۲۴ مرداد خبر شروع عملیات کودتاگران از راه تلفن به مصدق داده می‌شود در این خبر ساعت ۱۰ شب ۲۴ مرداد به عنوان ساعت شروع عملیات و اقدام نهایی آن را ساعت ۲۴ ذکر می‌کند. در این خبر نه تنها به مصدق اطلاع داده شد بلکه حزب کوشش کرد سرتیپ ریاحی رییس ستاد ارتش را نیز مطلع کند که در این زمینه کوشش او با موفقیت قرین نبود.

با این همه، آگاه شدن به موقع مصدق از ماجرا، کودتا را با شکست روبه‌رو کرد. با کمال تاسف هیچ یک از نهادهای ارتشی و امنیتی (ستاد ارتش، وزارت کشور، شهربانی، ژاندارمری و فرمانداری نظامی) با وجود آگاهی از احتمال وقوع حوادث ضد دولتی هیچ‌گونه طرح و برنامه‌ای برای مقابله نداشتند. ایراد منتقدان و مخالفان حزب توده ایران مبنی بر این که چرا حزبی که این همه هشدار داده خود دارای طرح روشنی در این باره نبوده است در واقع فرار به جلو است. توقع از حزبی که غیرقانونی است و به ناچار فعالیتش مخفی و زیرزمینی است و عمده رهبران و

بسیاری از کادرهایش در زندانند و در معرض انواع ضرب و شتم‌ها از سوی مخالفان دولت قرار دارند. باید منصفانه و متناسب با امکانات باشد. ملیون و دولتی‌ها که از تمامی امکانات دولتی و حمایت افکار عمومی برخوردار بودند به ترک خیابان‌ها و نشستن در خانه‌ها بسنده کردند و بر این انفعال تاریخی نقدی ارایه ندادند اما بر یک حزب مخفی که امکاناتش تنها متکی بر ایثار اعضا و هوادارانش بود، هزاران ایراد همراه با فحش و ناسزا وارد می‌کنند. حزب توده ایران بارها تاریخ سیاسی خود را به نقد کشیده و درس‌های گرانبهایی از آن تجربه‌ها گرفته است. برخی بر شعار حزب مبنی بر تبدیل کودتا به ضد کودتا استناد کرده، بی‌عملی حزب را دستاویز حمله‌ی خصمانه‌ی خویش کرده‌اند و هنوز هم به همین شیوه ادامه می‌دهند. برای روشنی بخشیدن به ذهن‌های آن دسته از منتقدان که از حسن‌نیتی برخوردارند و تنها به سرنوشت مردم دل می‌سوزانند اشاره به محتوای آن شعار ضروری است. حزب توده ایران بر آن بود که همچون ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که تمامی نیروهای نهضت، اعم از ملی و توده‌ای، توانستند حماسه‌ای آن‌چنان شکوهمند بیافرینند، در امرداد ۱۳۳۲ نیز می‌توانند هر توطئه‌ای را به ضد خودش تبدیل کنند. بر پایه‌ی همین باور بود که شعار «پیش به سوی تشکیل جبهه‌ی واحد ضد استعمار و ضد استبداد» در سرلوحه‌ی تمامی نشریه‌ها و اعلامیه‌های حزب درج می‌شد. تصور این که شعار «تبدیل کودتا به ضد کودتا» تنها به اتکای توان رزمی حزب داده شده است تصویری باطل و به دور از عقل سلیم است. حزب توده ایران که سازمان یافته‌ترین و منسجم‌ترین سازمان سیاسی آن روز ایران بود می‌توانست تظاهرات باشکوه و منظمی ترتیب دهد و با توانمندی آن را اداره کند. بسیج توده‌های زحمتکش هوادار زیر شعارهای مردمی و مبارزاتی در توان حزب بود اما نمی‌توانست با دست خالی به جنگ تانک و توپ‌پا برود که کودتاچیان به میدان آورده بودند. شعار «کودتا را به ضد کودتا تبدیل کنیم» زمانی مطرح شد که تانک‌ها و توپ‌ها زیر فرمان دولت قانونی وقت قرار داشت و هرگونه مقابله با کودتاچیان تنها با نظر مثبت رییس دولت و همگامی تمامی هواداران مصدق امکان‌پذیر بود. محتوای این شعار به مفهوم اقدام مشترک همه‌ی نیروها در جهت دفاع از دولت قانونی بود، چرا که هدف کودتا برانداختن دولت ملی و قانونی بود. حزب بر آن بود که دولت وقت و شخص دکتر مصدق باید خود پیشگام تبدیل کودتا به ضد کودتا شود. مصدق به هر دلیل سکوت کرد و سکوت را به همگان توصیه کرد. در ضمن او از همه خواست خیابان‌ها را ترک کنند و به خانه‌هایشان بروند. او دیگر می‌دانست که طلایه‌داران کودتا به حرکت درآمده‌اند و خالی کردن خیابان‌ها به مثابه‌ی هموار ساختن راه پیروزی کودتاگران است. تحلیل این

موضع مصدق به فرصتی دیگر نیازمند است.

انصاف را به داوری می خوانم: چگونه به سکوت و بی عملی مصدق و یارانش در جبهه‌ی ملی خدمت، و به اصطلاح «سکوت و بی عملی» حزب توده ایران «خیانت» گفته می شود؟ تاریخ حامل درس‌های بزرگی است. حافظه‌ی تاریخی نه بر اساس آن جعلیات کینه‌توزانه، بلکه بر اساس ارزیابی منصفانه به داوری می نشیند. حزب توده ایران هرگز در برابر اقدام‌های ضد مصدق دم فرو نیست و هر آن چه در توانش بود به کار گرفت. زمانی که تمامی احزاب و سازمان‌های ملی به توصیه‌ی مصدق میدان را خالی کرده و به خانه رفته بودند، به میدان کشیدن اعضا و هواداران حزب به وسیله‌ی رهبری، فرستادن آن‌ها به کشتارگاه و اثبات ادعای کذب بقایی و خلیل ملکی مبنی بر کودتای حزب توده علیه دولت مصدق بود. در آن روزها بسیاری از اعضا و هواداران حزب خواستار مقابله با کودتاچیان بودند و این تمایل به ویژه در میان سازمان افسران حزب شدید بود. نگارنده که خود در آن زمان به طور عمیق معتقد به اقدام در برابر کودتاچیان بود، امروز به پایه‌های نگرش اراده‌گرایانه آن نظر باور دارد و انتقادهای آن زمان در این باب را وارد نمی داند.

سرچشمه‌ها:

۱. دکتر محمد مصدق، خاطرات و تالمات
۲. خاطرات دکتر کریم سنجابی
۳. خاطرات مهندس زیرک‌زاده
۴. خاطرات خلیل ملکی
۵. احمد ملکی، تاریخچه‌ی جبهه‌ی ملی ایران
۶. رسول مهربان، گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران
۷. اسناد وزارت خارجه ایالات متحد آمریکا درباره‌ی کودتای ۲۸ مرداد
۸. خاطرات دکتر علی شایگان
۹. آثار دو جلدی ماشاله ورقا